

رفراندوم چاوز و ابقای نظم سرمایه

جعفر پویه

در جهانی که ارتشهای تجاوزگر صاحبان ثروت پسوند "رهایی بخش" را به دنبال خود یدک می کنند و اوامر کلویهای سیاست سازی را با نام "دموکراسی" به ضرب موشک و خمپاره به مردم دیگر کشورها حقه می کنند. برگزاری رفراندوم در ونزوئلا و حمایت اکثریت مردم از هوگو چاوز، یک اتفاق درخور توجه است. زیرا از یک طرف چاوز مغضوب آمریکاست و از جانب دیگر، با سیاستهای اصلاحی نیم بند خود برنامه هایی را اجرا کرده است که اقشار فرودست جامعه را خوشحال می کند. هواداران سیاستهای نئولیبرالی آمریکا در ونزوئلا، با تلاشی شبانه روزی سعی دارند که به هر طریق ممکن چاوز را از اریکه قدرت به زیر بیاورند و از جانب دیگر توده های بی چیز که مورد عنایت چاوز قرار گرفته اند، با بسیج همگانی سعی می کنند که حداقلی را که شامل حالشان شده است، با چنگ و دندان نگه دارند و با افزودن به عمر دولت چاوز، از ثروت ملی کشورشان حداقلی عایدشان شود. صف بندی مردم ونزوئلا در دو بخش و هر بخش با امید و آرزوهای خویش، به یک مبارزه پرجنجال بدل شده است که ابعاد بین المللی نیز یافته و هرکس از ظن خویش به تعبیر و تفسیر آن می پردازد. عده ای رفراندوم ونزوئالیستها را مبارزه ای ضد امپریالیستی قلمداد کرده و شکست مقطعی طرفداران نئولیبرالیستها را شکست امپریالیسم می دانند و با هورا کشیدن برای مردم ونزوئلا، به ستایش صندوقهای رای پرداخته اند که توانسته مشت محکمی بر دهان مزدوران امپریالیسم بزند. از جانب دیگر، امیدواران به تغییر به شیوه التجا به صندوق رای هم از این اتفاق بهره ها می برند و در مدح انقلاب مخملین و صف طولیل رای دهندگانی که برای تعیین سرنوشت ساعتها به انتظار ایستاده اند، آفرین و صدارک الله می فرستند. اما در پس پرده این جار و جنجال و گرد و خاکی که به هوا برخاسته است چه چیزی پنهان شده و چرا آمریکا از چاوز که به مناسبات تولید هیچ دستی نبرده و فقط از درآمد سرسام آور نفتی که متعلق به همین مردم است، حداقلی نصیبشان کرده، نگران است و با تحت فشار گذاشتن دولت او و شل - کن - سفت -

کنهای سیاسی، بحرانهای پی در پی در ونزوئلا به وجود آورده و تنور این مجادله را گرم نگه می دارد؟ اگر ارتش تا دندان مسلح آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق یورش می برند و با اشغال نظامی آنها، شبانه روز تبلیغ می کنند که برای بردن دموکراسی به این کشورها دست به چنین اقداماتی زده اند، پس چرا همین دموکراسی نیم بند را در ونزوئلا تحمل نمی کنند و حتا با کودتا اقدام به براندازی آن می کنند که ناموفق شدند و پس از آن به معجزه صندوق روی آوردند؟ واقعیت این است که شعار دموکراسی تحمیلی که نام دیگر جهانی سازی به شیوه آمریکاییهاست، شیوه مطاع و مطیع است. جهانی سازی ای که آمریکاییها پیش گرفته اند، مطیع کردن همه دولتهای در قدرت در برابر یک مرکز تصمیم گیری است و هماهنگ ساختن قوانین حاکم بر روابط سرمایه در همه عرصه ها. در این شیوه جهانی سازی، دولت ملی یا مجلس ملی پوسته ای از واقعیت است و تصمیم گیری در جای دیگری اتخاذ می شود و این نهادهای به ظاهر مدنی، فقط باید به تایید آنها بپردازند و با این اعمال هرچه بیشتر از اصل خود فاصله می گیرند. دموکراسی که تنوع نظری در عرصه سیاسی و تنوع عملی در عرصه اجتماعی است، مفهومی پیدا می کند که با عیار سرسپردگی سنجیده می شود و بهترین مجریان آن هم دولتهایی هستند که این سیاستها را مو به مو اجرا کرده باشند. در اعتراض به این شیوه و مخالفت با آن، درگیریهای ملل تحت فشار از جانب نظم نوین، ویژگی ملی به خود می گیرد و از این رو بار دیگر باید منتظر سر بر آوردن جنبشهای ملی در اینگونه کشورها بود و سیاستهای غالب بر این جنبشها را تا حد ناسیونالیسم افراطی، از هم اکنون می توان حدس زد. جنبشهایی که برای دفاع از هویت ملی و قومی، مذهبی خویش علم مبارزه با امپریالیسم را برمی دارند، کسانی که تا دیروز بر اسب مراد سوار بودند و خود صاحب قدرت بودند و دست درکاسه قدرقدرتها داشتند، برای دفاع از دولتهای سرمایه داری محلی در خطر افتاده گرده عوض می کنند و پیشتاز جنبش ترقیخواهانه این کشورها خود را جا می زنند. در این درگیریها، باعث و بانی مجادلات در پس ابری از شعارهای ملی گرایی و

اصلاحات اجتماعی و تثبیت منافع فرودستان نیازمند تغییر ساختارهای اقتصادی و سیاسی است که او هیچ گونه تغییری را در آنها مد نظر ندارد و تنها با اختصاص حداقلهایی توانسته است آنان را به دنبال بکشد. بنابراین، استفاده درست و به هنگام نهادها و سازمانهای کارگری از فرصت به دست آمده با سازمان دهی خود و بر پا ساختن تشکیلاتی سرتاسری و محکم، باید وارد این تحولات شده و با به دست گرفتن ابتکار عمل به جای دنباله روی از چاوز، نه تنها مهر خود بر این جنبش بکوبد بلکه، با نقد درست و اصولی او و روشنگری، راه را برای یک تغییر اساسی هموار کند. زیرا تا برنامه های چاوز در همین حداقلها بماند، خود می تواند بهانه خوبی برای تبلیغات سرمایه داری جهانی باشد و نمونه او را بار دیگر به عنوان سرابی به رخ چالشگران نظام برده داری سرمایه بکشد و تبلیغات محافظان نظام سرمایه داری، آن را دستمایه ای قرار خواهد داد تا توده های بی چیز را به دنبال نخود سیاه بفرستد.

همانطور که شاهدیم، پیروزی چاوز در همه پرسی، نه تنها مورد قبول بخش بزرگی از سرمایه داری جهانی است، بلکه با حمایت از آن، از یک جانب مخالفتش را با شیوه آمریکایی جهانی سازی بیان می کند و از جانب دیگر با بزرگنمایی آن تلاش می کند تا بخش رادیکال جنبش جهانی را که خواهان تغییرات اساسی است در انزوا قرار دهد. بودن یا نبودن هوگو چاوز و مشابه های او تغییری در اوضاع کنونی جهان نخواهد داد و امتیازهای ناچیز او برای توده های فرودست، کوتاه مدت بوده و دوام نخواهد داشت. سیاستهای چاوز، به زبانی عاملی است تا توده های به جان آمده برای برهم زدن نظم سرمایه داری را سرگرم نگه داشته و آنان را به بیراهه ای ببرد که برای آن بی خطر باشد. تا زمانی که طبقه کارگر به طور مستقل وارد مبارزات سیاسی اجتماعی نشده و رهبری مبارزات اقشار فرو دست را به دست نگرفته است، چاوز و امثال او به سمبل مبارزه تبدیل خواهند شد و با زدن یکی به نعل و یکی به میخ مدتی می توانند رهبری مبارزات مردم را بدست گیرند و کاتالیزوری شوند تا بحرانهای ساختاری سرمایه داری مهار شده و پس از چندی پروسه تولید به روال عادی خود باز گردد.

دفاع از هویت قومی و دینی و نژادی گم می شود و این شیوه از درگیریها خود را جانشین مبارزه طبقاتی می کند و باز فرصتهایی را برای تداوم عمر ننگین حاکمیت سرمایه بر همه عرصه های زندگی جمعی و فردی ملتها فراهم می کند.

می گویم ملتها، زیرا که مجموع طبقات و اقشار یک جامعه که در یک مجموعه ملی زندگی می کنند را منظور نظر دارم، زیرا که همه آنان در این هنگام مورد یورش قرار گرفته اند. اما حفظ منافع ملی در هر کشوری در موقعیت کنونی براساس مبارزه طبقاتی قابل پیگیری است. در تاخت و تاز ابرکمیانیهای جهان وطن برای بلعیدن هر آنچه که در دسترس است، رشته هایی ظریف طبقات و اقشار یک کشور تحت یورش را به هم پیوند می دهد که نباید از آن غافل شد. باید با استفاده درست از این رشته ها و به میدان آوردن همه اقشار جامعه مبارزه همه جانبه ای را علیه تجاوزگران بر پا کرد و با سازمان دادن کارگران و زحمتکشان جامعه آنان را در صدر رهبری این جنبشها نشانند. در این صورت است که می توان امیدوار بود که مبارزات ضد تجاوزگری به بیراهه نخواهد رفت. زیرا در غیر این صورت، بار دیگر ناسیونالیستها و طرفداران ورشکسته نظریات مردم فریب با بدست گرفتن رهبری این جنبشها، آنان را از مسیر خود منحرف خواهند کرد تا به مراقبت از نظام سرمایه داری بپردازند.

آنچه امروز در ونزوئلا می گذرد می تواند نمونه خوبی برای این وضعیت باشد. بخشی از روشنفکران و سندیکاهای کارگری به دلیل مخالفت با شیوه پوپولیستی چاوز به زیر علم نئولیبرالها خزیده اند و عملاً در جبهه تجاوزگران قرار گرفته و آب به آسیاب امپریالیسم می ریزند. تفاوت آنان با توجیه گران جنگ امپریالیستی در عراق و افغانستان چندان زیاد نیست و اگر بحث جبهه مبارزه باشد باید آنان را پاسخگوی مردم باشند که در این کشاکش کجا قرار دارند و برای دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در کجا ایستاده اند. این درست است که شیوه ای که چاوز پیش گرفته است ره به جایی نخواهد برد و در نهایت برنامه های اصلاحی او کوتاه مدت است و پس از پایان دوران ریاست جمهوری اش به پایان خواهد رسید. زیرا تداوم